



اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)﴾

این سوره مبارکه «العادیات» که ظاهراً در مدینه نازل شد سوگند به وسایل نظامی است که در دفاع از اسلام کارآمد هستند و سوگند به این وسایل نظامی به این اسبها در حالت‌های گوناگون؛ چه آن حالتی که نفس زنان می‌دوند و چه آن حالتی که سُم آنها در اثر برخورد با سنگ جرقه تولید می‌کند و چه آن اسب‌های تندرویی که قدرت غارت کردن دشمنان مهاجم را و حمله و شیخون بر اینها را البته در بامداد فراهم می‌کنند و گرد و غباری در میدان نبرد تولید می‌کنند بازگشت این سوگند به جهاد مجاهدان است و گرنه اسب و سایر انعام و چهارپاها برای باربری است که در سوره مبارکه «نخل» اوضاعشان گذشت: ﴿وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ لَتَرْكَبُوها﴾<sup>۱</sup> و اینها هم برای سواری مسافران خلق شدند هم برای حمل بار مسافران<sup>۲</sup> که در سوره مبارکه «نخل» اینها را به عنوان نعمت‌های الهی یادآور می‌شود نه به عنوان سوگند. چه اینکه در جریان گوسفندها و امثال اینها

۱. سوره نخل، آیه ۸.

۲. سوره نخل، آیه ۷: ﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا أَسْبِقُ الْإِنْسَانَ﴾

هم فرمود: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْمَىٰ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ﴾<sup>۱</sup> بامداد که به چراگاه می‌روند شامگاه که از چراگاه برمی‌گردند این رمه‌ها هر مادری کودکش را و هر کودکی مادرش را اشتباه نمی‌کند به دنبال او می‌رود این جمال دامداری است. آن هم قدرت باربری این خیل و بغال و حمیر است که در آن صحنه جریان حمیر هم دخالت دارد جریان بغال هم دخالت دارد.

اما در تاخت و تاز نظامی نه حمیر دخالت دارد و نه بغال، نه قاطر دخالت دارد و نه حمار. آنچه با آن می‌توان مبارزه کرد و حمله کرد اسب است؛ لذا بازگشتش در حقیقت به جهاد مجاهدان است که سوگند به جهاد مجاهدانی که دوندگی دارند در میدان نبرد، نفس نفس‌زنان حمله می‌کنند و اسب‌های اینها در اثر سرعت سیر آن سُم‌شان که نعلی و آهنی است به سنگ برخورد می‌کند و جرقه‌ای تولید می‌کند قدحی تولید می‌کند که شما در حقیقت در میدان جنگ به وسیله این یک آتش روشن می‌کنید و بامداد که شد آن حمله شما در صبح شروع می‌شود و غارت کردن کفاری که خون و جان و مالشان از حرام تشکیل شده است صورت می‌پذیرد و در این حمله کردن و دویدن و نفس نفس زدن راکب و نفس نفس زدن مَرکَب و امثال اینها، نقعی و گرد و غباری به راه می‌اندازند و به وسط جمعیت دشمن حمله می‌کنند و در وسط اینها حضور پیدا می‌کنند و اینها را خلع سلاح می‌کنند.

این سوگندها مناسب با مسئله جهاد است. گرچه درباره شترهایی که بار مسافران مکه را از مکه تا عرفات و از آن جا تا مشعر و از مشعر تا منا و از منا در برگشت به مکه نقل و انتقال می‌دهند بر آنها هم نقل شده است آنچه که ابن عباس برابر نقلی که از طبری شده و بعد در کشف زمخشری آمده بر او هم نقل شده؛ لکن مناسب با خود متن این سوگندها همان جریان اسب‌های مجاهدان است که ذات اقدس الهی به اینها سوگند یاد می‌کند و گرنه در

جریان حج آن شترهای تندرویی که گرد و خاک به پا کنند و موریات قدح باشند و وسط جمع باشند و اینها نیست. درباره حج آمده است که ضامرات شترهای لاغری ﴿مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾<sup>۱</sup> حرکت می‌کنند آنجا ته درّه است فجّ عمیق است آنجا شترهای لاغر است از آنها سخن به میان می‌آید نه دوندگی. دوندگی و سرعت سیر و ایجاد برق کردن و سُم مَرکبشان به سنگ خوردن و جرقه و آتش تولید کردن و اینها با فجّ عمیق و ضامرات و لاغرها و اینها هماهنگ نیست. گرچه در جریان حج و عمره و مانند آن شترهای قدرتمندی و توانمندی از راه دور می‌آیند، ولی آنچه قرآن نقل کرده است بخشی به ضامرات و شترهای لاغر برمی‌گردد و بخشی هم به فجّ عمیق برمی‌گردد.

«علی ای حال» آنچه هست مَرکب‌هایی که ولو غیر شتر هم باشد به هر حال «من فجّ عمیق» است و ضامر است؛ اما آنچه در صحنه نبرد است اینها است. غرض این است که این دو قول هر دو نقل شده؛ ولی مناسب با مسئله جهاد است که در مدینه صورت پذیرفته است و آن جهاد است که توانست اسلام را مستقر کند. این «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»<sup>۲</sup> که جمله خبریه است به داعی انشاء القاء شده است این ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>۳</sup> که در سه سوره قرآن آمده گرچه به حسب ظاهر خبر است اما به داعی انشاء القا شده است و اگر در بخش پایانی سوره مبارکه «بینه» آمده است که مؤمنان و متقیان و مردان الهی بهترین مردم روی زمین‌اند یعنی بهترین تمدن، برترین تمدن، وارسته‌ترین تمدن، علمی‌ترین تمدن از آن مؤمنین است اینها درست است که به حسب ظاهر جمله خبریه است و اما به داعی انشاء القا شده است. فرمود که اینها «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»<sup>۴</sup> هستند. «بَرِيٌّ» یعنی «خلق»، خدا باری است یعنی خالق است. ما یک بر داریم یعنی بیابان وسیع که ابرار کسانی نیستند که کارهای خوب می‌کنند، آن کسی که

۱. سوره حج، آیه ۲۷.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۳. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

۴. سوره بینه، آیه ۷.

کار خوب می‌کند جزء ابرار نیست، آن‌که دست و دلش مثل صحراهای وسیع باز است و مثل برّ است که محدود نیست قلمرو مشخصی ندارد او جزء ابرار است و گرنه کسی که کارهای خوبی را برای خودش می‌کند و به قوم و قبیله خودش می‌کند او اهل برّ نیست او اهل برّ نیست این برّ به همان ریشه لغوی‌اش با برّ است که بیابان وسیع و گسترده را می‌گویند آن‌که اهل شرح صدر است. آن‌که می‌گوید: «اغْفِرْ لِمَنْ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»<sup>۱</sup> آن‌که می‌گوید من سر به بالین بگذارم در دورترین قلمرو حکومت من یتیمی باشد گرسنه‌ای باشد مشکل‌داری باشد بر من گوارا نیست او اهل برّ است و برّ. این را می‌گویند جزء ابرار. «بَرِيَّةٌ» یعنی مخلوق، شما مسلمان‌ها بهترین مخلوقان عالم هستید این در صورتی است که انسان با کفر مبارزه کند با استعمار مبارزه کند با استحمار مبارزه کند با استبداد مبارزه کند؛ اینها یا مبارزه قلمی یا قدمی اینهاست. این گونه از جمله‌های خبریه به داعی انشاء القا شده است، فرمود شما «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» هستید این یک اصل کلی را می‌خواهد ذکر کند بدون رهبری و اصرار و امر و ایجاب، بدون «عادیات ضیح» و «موریات قدح» و «مغیرات صبح» و «اثرن نفع» و «وسطن به جمع»، بدون مبارزه و بدون جهاد یا با اینها؟

اگر با اینها شد می‌شود «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»، بهترین تمدن برای شما، بهترین فرهنگ برای شما، بهترین زندگی برای شما است؛ اگر نشد، این وعده الهی محقق نمی‌شود. غرض آن است که اگر در بخش پایانی سوره مبارکه «بینه» آمده است که ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾<sup>۲</sup> این گونه از بیانات درست است وعده است اما امر حتمی را به همراه دارد؛ شما بهترین تمدن، بهترین کشور، بهترین ملت، بهترین قانون، بهترین رهبر، بهترین

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۹، ص ۱۱۷.

۲. سوره بینه، آیه ۷.

امام و بهترین امت را باید داشته باشید که تعیین کرده است و آن معیارش قرآن و عترت طاهرين(عليهم الصلاة و عليهم السلام) است.

بنابراین آنجا که سخن از باربری است سخن از خیل است و حمیر است و بغال. آنجا که مبارزه است فقط سخن از خیل است و خیل است و خیل است و خیل، دیگر بغال و حمیر در آن دخیل نیستند چه رسد به ابل. بعد از سوگندها ذات اقدس الهی درباره انسان بیش از پنجاه بار او را مذمت کرد! آن بخش‌های مدح و ثنا و اجلال و اکرامی که خدا درباره انسان دارد آن به بخش فطرت او برمی‌گردد که ﴿فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup> آن به آن کنگره جهانی برمی‌گردد که خدای سبحان ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾<sup>۲</sup> تمام فضایل علمی و فواضل عملی به آن بخش برمی‌گردد و تمام نقدها و نقص‌ها به این ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ﴾<sup>۳</sup> ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ طِينٍ﴾<sup>۴</sup> ﴿مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾<sup>۵</sup> از این لجن برمی‌گردد. فرمود: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۶</sup> اگر کسی آن فطرت الهی را که در کنگره عظیم ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ داشت، اگر آن را دفن کند جلوی دهن آن را ببندد و نگذارد این فطرت سخن بگوید: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾، آن‌گاه سخنگوی انسان می‌شود هوی و هوس. او بر اساس گمان حرکت می‌کند بر اساس میل عمل می‌کند کارهای فرهنگی او بر اساس خیال است و کارهای عملی او بر اساس هوی است، چنین انسانی هم منکر مبدأ می‌شود - معاذالله - یا بی‌ارتباط با مبدأ می‌شود و در درون خود شاهد است؛ چون فطرت از بین رفتنی نیست فطرت زنده است منتها دسیسه شده دهن آن

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۳. سوره نساء، آیه ۲۸؛ سوره انبیاء، آیه ۳۷.

۴. سوره سجده، آیه ۷.

۵. سوره حجر، آیه ۲۶.

۶. سوره شمس، آیه ۱۰.

را بست و نمی‌گذارد فطرت سخن بگوید و گرنه او شاهد است، او هم عالم است هم آگاه است هم می‌بیند هم می‌داند هم می‌تواند سخن بگوید و در قیامت هم خود انسان علیه خودش شهادت می‌دهد ﴿شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ﴾.<sup>۱</sup> همان طوری که اعضا و جوارح شهادت می‌دهند فطرت هم علیه خود همین انسان شهادت می‌دهد. این انسانی که در جهاد نفس فطرت را خفه کرد و طبیعت را شکوفا کرد این انسان که ﴿لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾ است و خودش ﴿إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ﴾ است ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ خیر تنها مال نیست که در سوره «بقره» آمد ﴿إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ﴾<sup>۲</sup> لکذا و کذا. مال هست و آنچه به مال برمی‌گردد مقام هست حبّ جاه است حبّ ریاست است و مانند آن.

انسان تا می‌تواند از آنچه در بستر زمین هست به عنوان ابزار کار استفاده می‌کند، آنچه در بستر زمین است چهار تا است جماد است و نبات است و حیوان است و انسان، همه این چهار قسم را این بشر عادی که ﴿لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾ است به زر و زیور خود تبدیل می‌کند. اینکه در اوایل سوره مبارکه «آل عمران» گذشت ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾، این شهوات که جمع محلی به «الف و لام» است در همین چهار تا خلاصه شده است ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرثِ﴾<sup>۳</sup> که کشاورزی است خیل مسومه و انعام که دامداری است و قناطر مقنطره که ذهب و فضه و اشیاء عتیقه و اجرام جرم‌ها و اجسام بهادار باشد که جماد است، بنین و نساء که انسان است ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ﴾ این درباره انسان ﴿وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ﴾ برای جماد ﴿وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ﴾ برای حیوان و امور دامی ﴿وَ الْحَرثِ﴾ درباره امور کشاورزی است. کشاورزی درباره نباتات است، دامداری درباره حیوانات است، قناطر

۱. سوره توبه، آیه ۱۷.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۰.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

مقنطره درباره جمادات است، نساء و بنین هم مربوط به انسان است. انسان و نبات و جماد و حیوان همه را به عنوان شهوت افراد استخدام می‌کنند.

این شخص وقتی وارد قیامت شد اولین شاهد او فطرت اوست که ﴿شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾. مستحضرید که شاهد غیر از متهم است. این نفس وقتی فطرت خود را ﴿قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ دسیسه کرد و مدسوس کرد و در بین أغراض و غرائز دفن کرد او می‌رود کنار، ولی در درون اوست، خود اوست. همین فطرت در کنگره ﴿الْسُّتُ بِرَبِّكُمْ﴾ حضور داشت گفت ﴿بَلَىٰ﴾؛ الآن که به این بستر آمدند، این انسانی که روی طبیعت دارد حرکت می‌کند این فطرت خودش را زنده به گور کرده است، این فطرت خود را محصور کرده در خانه خود. آن‌گاه خودش میدان‌دار شد، این انسانی که میدان‌دار است بیش از پنجاه مورد خدا در قرآن کریم قطور است، کنود است، شهید است، ﴿لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ است مزاحم است مشکلات عقیده پیدا می‌کند، مشکلات ظلمی پیدا می‌کند این ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾<sup>۱</sup> درباره این گروه از همین باب است، این بیش از پنجاه مورد که انسان هلوع است، انسان جزوع است، منوع است<sup>۲</sup> و مانند آن.

او بیش از پنجاه مورد که مذمت شده است مربوط به این نیمه خالی انسان است، آن نیمه پُر را دفن کرده است. وقتی صحنه قیامت شد اولین کسی که علیه خود انسان فریب خورده بخش بدنی گواهی می‌دهد که ﴿شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾ همین جنبه فطرت اوست. گرچه این را بعضی از بزرگان معنا کردند انسانی که به صورت حیوان درآمد کل محدوده او علیه خودش شهادت می‌دهد که این غارتگر است و قَتَّال. این شهادت عملی است آن یک معنای لطیفی دارد. این اولین شاهد، شاهد خانوادگی است که ﴿شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾ بعد به اعضا و

۱. سوره نمل، آیه ۳۴.

۲. سوره معارج، آیات ۱۹-۲۱.

جوارح که می‌رسد ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ﴾<sup>۱</sup> مستحضرید که شهادت غیر از اقرار است، اگر مجرم خودش حرف می‌زند که اقرار است اگر بیگانه علیه او سخن می‌گوید شهادت است؛ معلوم می‌شود که در بحث‌های ﴿وَ جُلُودُهُمْ﴾<sup>۲</sup> مبسوطاً گذشت که ما غیر از دست هستیم ما غیر از پا هستیم ما غیر از پوست هستیم ما غیر از گوشت هستیم. اگر این دستی که رومیزی گرفت و زیرمیزی گرفت و رومیزی داد و زیرمیزی داد این دست گناه بکند وقتی حرف می‌زند باید بگوییم اقرار کرده است؛ اما دستی که رومیزی و زیرمیزی می‌دهد یا می‌گیرد این دست ابزار کار است؛ لذا این دست شهادت می‌دهد که این شخص گرفته و یا داده. اگر اعضا و جوارح گناه بکنند وقتی سخن می‌گویند باید بگوییم اقرار کردند، در حالی که قرآن نمی‌گوید این دست اقرار کرده است می‌گوید دست شهادت داد. معلوم می‌شود خود انسان است که رومیزی می‌دهد یا می‌گیرد زیرمیزی می‌دهد یا می‌گیرد. این گناه برای انسان است آن هم این نیمه خالی انسان است، این نیمه‌ای که به صلصال و حمأ مسنون و تین و تراب و اینها برمی‌گردد و اما آن نیمه‌ای که به ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۳</sup> برمی‌گردد که این مظلوم خانوادگی است، این در اثر ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۴</sup> دسیسه شده است. پس شهادت یک وقت از بیرون است حالا یا مسجد شهادت می‌دهد یا مکان‌های دیگر شهادت می‌دهند یا افراد دیگر شهادت می‌دهند این شهادت بیرون است. شهادت درونی یا برای فطرت است علیه طبیعت، یا برای اعضا و جوارح طبیعت است علیه خود طبیعت؛ یعنی انسان طبیعت‌زده که ﴿وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ است به جای اینکه ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۴</sup> محبوبی بپذیرد که ازلی و ابدی است و آن خداست و حلقه وسطی و مدار و محور محبت هم حبیب الهی است که در

۱. سوره نور، آیه ۲۴.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۰.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۴. سوره آل عمران، آیه ۳۱.



دور مطاف حبیب الهی گشتن، انسان محب را محبوب می‌کند و خدای سبحان هم به حبیب خود فرمود بگو ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾؛ او با اینکه می‌تواند حبیبِ «الله» بشود حبیب این چهار تا است خیل مسومه است و نساء و بنین است و قناطر مقلطه است و حرث. جماد است و نبات است و حیوان است و انسان، به اینها دل می‌بندد.

فرمود چنین انسانی نسبت به ذات اقدس الهی بعد از اینکه فطرت خود را خفه کرد ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾، این بی‌مهری می‌کند بدادبی می‌کند بی‌اخلاقی می‌کند و خودش هم می‌داند که در درون او علیه او شهادت می‌دهند. این فطرت که مردنی نیست این فطرت هست منتها حبس شده است ﴿وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ﴾ و این مال را هم شدیداً دوست دارد؛ البته مردان الهی کسانی‌اند که همه خواسته‌ها و بسته‌ها و وابسته‌ها را رها کردند «لحبّ الله» سر دادند، بدن دادند، پیکر دادند قطعه قطعه شدند جگر دادند مثل سیدالشهداء در جنگ احد(علیهم صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)؛ اینها آن راه را دارند. اینها کسانی‌اند که در جهاد داخلی حبّ حبیب را نه حبّ مال را، حبّ خالق را نه حبّ مخلوقات چهارگانه «بنین و نساء» از یک طرف، «قناطر مقلطه» از طرف دیگر، «خیل مسومه» از طرف دیگر، «حرث» از طرف چهارم، نه! آنها «لحبّ الله» هستند.

بعد فرمود دو تا کار می‌کنیم هم نبش قبر می‌کنیم از این صحنه دلتان همه خاطرات و خواطر را، همه سیئات را، همه انگیزه‌ها را، همه رباخواری‌ها و رباکاری‌ها را بیرون می‌آوریم؛ هم آنچه در خاک هست آنها را احیا می‌کنیم صحنه قیامت به پا می‌کنیم خود انسان می‌داند که وقتی ما نبش قبر بکنیم از درون او اینها را بیرون بیاوریم و آنچه در صدر است به روی میز بیاید آن‌گاه خود انسان که باخبر بود می‌گوید: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا

كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا<sup>۱</sup> هیچ نمی‌تواند انکار بکند الآن آگاه است شاهد درونی هست منتها دهن آن شاهد درونی را او بسته است ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ و در صحنه قیامت می‌گوید: ﴿مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾. دفترهای بزرگ و کلان نزد خدا و مدیرات الهی است؛ اما آن دفتر روزانه و رسمی که فراموش شدنی نیست ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ﴾؛<sup>۲</sup> انسان با خودش دارد، این طور نیست که دیگری ضبط کرده باشد فقط، نه! ﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾<sup>۳</sup> آنها هم ضبط کردند؛ اما ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ﴾ از جاهایی که نکره در ردیف موجب مفید عموم است یکی این جاهاست؛ معمولاً نکره در سیاق نفی مفید عموم است «ما جائنی أحد» یعنی این! اما نکره در سیاق اثبات همه جا مفید عموم نیست. اینجا طبق شواهد و قرائنی که هست ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ﴾ یعنی «کل نفس» ﴿مَا أَحْضَرَتْ﴾ خود انسان حاضر می‌کند.

بنابراین گرچه در باب حج و ابل حج و اینها وارد شده است، ولی اولی این است که مربوط به مسائل جهاد باشد و انسان را آگاه می‌کند که تو صاحبخانه‌ای داری که او شاهد اعمال و سیئات تو است و آن را محصور کرده‌ای. خودت شاهدهی یعنی آن فطرت تو شاهد است، خودت مجرم هستی یعنی طبیعت تو مجرم است، وگرنه اتحاد شاهد و مشهود که معنا ندارد مگر شهادت عملی باشد که آنها به صورت گریز در می‌آیند یا کلب در می‌آیند این شهادت عملی است وگرنه آن شهادت‌های قولی حتماً تعدد می‌طلبند. این عصاره سوره مبارکه‌ای است که به نام «عادیات» گفته شده است.

البته بسیاری از لطایف این گونه از سور در طی سور و آیات قبلی مطرح شد و اقوالی هم که هست به همین مطالب عرض شده برمی‌گردد که امیدواریم ذات اقدس الهی آنچه خیر و صلاح و فلاح دنیا و آخرت امت اسلامی

۱. سوره کشف، آیه ۴۹.

۲. سوره تکویر، آیه ۱۴.

۳. سوره انفطار، آیه ۱۱.

است خوب ادراک بکنند و بدانند که بسیاری از این دستورها، جمله خبریه‌ای است که به داعی انشاء القاء شده است و به ما می‌فرماید که بهترین روزگار مؤمنان هستند یعنی «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ» بکوشید بهترین مردان عالم باشید.

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»